جلسه 81 88-87

# مکاسب محرمه / حلق لحیه

 **بسم الله الرحمن الرحیم**

# ادلۀ حرمت حلق لحیه

## اولین دلیل: آیه 119 سوره نساء

اولین دلیل برای حرمت حلق لحیه آیه شریفه وَ لاََمُرَنهَُّمْ فَلَيُغَيرُِّنَّ خَلْقَ الله بود در باب این آیه بحثمان تمام شد اما یک نکته ای وجود دارد:

## شمول « لَيُغَيرُِّنَّ خَلْقَ الله »

آن این است که ما عرض کردیم لَيُغَيرُِّنَّ خَلْقَ الله هم شامل تغییر فطرت می شود و هم شامل تغییرات دیگری که داده می شود منتهی تغییراتی که ناپسند و مضموم است. ظاهر کلامی آقای سبحانی که در کتابشان دارند از چند جهت با آنچه که ما عرض کردیم تفاوت دارد یکی این است که ایشان می فرمایند لَيُغَيرُِّنَّ خَلْقَ الله ربطی با تغییر خلق خلقت ندارد و شامل تغییر فطرت نمی شود به دلیل اینکه در ذهنشان این بوده که یغیرن تغییر حقیقی عمل خارجی است نه تغییری که در ذهن داده می شود شامل تغییر در خلقت نمی شود

### نظر آقای اعرافی

به نظر می آید این وجهی ندارد لَيُغَيرُِّنَّ خَلْقَ الله هم می تواند شامل تغییر در درون و فطرت شود هم شامل تغییرات بیرونی شود وجهی برای اینکه بگوییم تغییر در خلقت خارج از مفاد آیه است وجود ندارد و لذا این تفاوتی است با آنچه که ما عرض کردیم و ایشان دارند.

اگر بخواهیم نظر ایشان را با احتمالی که ما عرض کردیم بیاوریم چهار احتمال در آیه می شود دو احتمالی که اول گفتیم که اولی این بود که بگوییم لیغیرن اطلاق دارد وجه دوم این بود که به تغییر فطرت اختصاص دارد وجه سوم این بود که ایشان می فرمایند که تغییر فطرت را نمی گیرد و تغییرات دیگری را می گیرد که برای آن ملاکی ارائه نکرده اند وجه چهارم این است که هم تغییر فطرت و هم تغییرات خارجی دیگر را می گیرد اما تغییرات ناپسند را می گیرد قید ناپسند و مضموم از آیه استخراج می شود برای خروج از 10/3 محاذیر .

# ادلۀ روایی حرمت حلق لحیه

اگر از آیات بگذریم وارد بحث روایات می شویم. بخشی از روایات در جلد اول وسائل الشیعه ابواب آداب حمام آمده است. روایات متعددی وارد شده که بخشی در این باب است انشاءالله به تدریج همه آنها را بحث می کنیم.

## عدم معتبر بودن سند روایات

پیشاپیش دورنمایی از روایات در ذهنتان باشد و آن دورنما این است که این مسأله با اینکه به نحوی در ارتکازات جا افتاده است که به نحوی حلق لحیه حرام یا مضموم است اما وقتی وارد روایات می شویم کار بسیار مشکل و دشوار می شود از جهت اینکه روایات معمولاً سند معتبری ندارند عمده این روایات سندشان مواجه با مشکل است یکی دو روایت است از مجموع بیست سی روایت که می شود سندی برایشان درست کرد. این روایات هم از نظر سندی و هم دلالی با مشکلات زیادی مواجه هستند و اینکه بخواهیم از این مجموعه یک روایتی که تام باشد و خیلی روشن و به تنهایی یک روایت تام باشد می توانیم بگوییم نداریم و خیلی مشکل است که بتوانیم ثابت کنیم. و لذا از لحاظ روایی این دشواری وجود دارد این از یک طرف است که روایات معمولاً در سندشان اشکال دارند و غالباً در دلالتش یک خدشه یا یک وجهی در نقاش و مناقشه می شود وارد کرد. از این جهت است که این کلیت وقتی ما به هر یک از این روایات بپردازیم با یک چنین دشواری سندی و دلالی مواجه هستیم.

## کثرت روایات شیعی و سنی

از طرف دیگر کثرت این روایات طوری است که برای یک فقیه خیلی مشکل است که این همه روایت را ولو اینکه تک تک آنها در سندش یک حرفی و حدیثی و خدشه ای وجود دارد اما این کثرت یک مقدار برای یک فقیه دشوار است که آن را کنار بگذارد بإضافه آن ارتکاز متشرعه که در اینجا هم با این روایات همراهی می کند. این هم از یک جهت بود. نکته سوم اینکه این تعدد روایات هم در میان شیعه است و هم در عامه است.

## ارتکازات متشرعه

نکته چهارم هم این است که این روایات همراه با ارتکازی است که آن ارتکاز را بحث خواهیم کرد. این هم از جهت دیگری که یک ارتکاز متشرعی میان متشرعه وجود دارد که باید این را در نظر گرفت.

## شهرت فتوایی روایات

نکته پنجم این است که این شهرت در بین متقدمین خیلی واضح نیست و این بحث مطروح نیست و لذا نمی توانیم بگوییم شهرتش چه طوری است و در بین متأخرین هم به صورت خیلی گسترده این شهرت پیدا شده است. بنابراین از یک طرف شهرت روایی است با همه ضعفهایی که وجود دارد از طرفی شهرت فتوایی در عصر اول وجود نداشته و از طرفی شهرت فتوایی در عصر دو و سوم و چهارم به صورت عظیمه ای وجود دارد و از طرفی ارتکاز هم وجود دارد و هم محل خدشه هایی است که بعد می گوییم.

## نظر آقای خویی( رحمۀ الله علیه )

این پنج شش مطلب را که با هم ببینید احساس می کنید که چرا این بحث دشوار و حساس شده است. از یک طرف کسی مثل آقای خوئی می بینیم که به لحاظ استدلالی دستش یک جا بند نیست از نظر استدلالی ایشان حتی کراهتش هم به نظر ایشان روی متدی و روش اجتهادی که ایشان دارند حتی کراهتش هم جایی بند نیست و با یک نوع احتیاط و امثال اینها همراه است. بحث مقدم لحیه و عارضه در فتوای ایشان آمده و مشهور بوده است که ایشان چنین فتوایی دارند. که به شکل پرفسوری است. یعنی ایشان از نظر استدلالی به این رسیده که اشکالی ندارد و از نظر فتوایی به احتیاط واجب رسیده اند که در حد مقدم لحیه نه طرفین لحیه، می خواهم بگویم فتوای ایشان اینقدر ضعیف است که یک احتیاط شده بدون اینکه استدلالات را قبول داشته باشند. گویا یک نوع جرأتی نکرده اند که به جواز فتوی دهند.

## نظر آقای خرازی **( حفظه الله )**

این از احتیاطهای واجب است و از طرف دیگر در همین احتیاط واجب هم مقدم لحیه را احتیاط کرده اند یعنی طرفین را می گویند مانعی ندارد. یک طرف قضیه ایشان قرار می گیرد و یک طرفش هم مرحوم بلاغی طبق آنچه که نقل شده قرار می گیرند. که با شدت و حدت تمام دفاع می کنند که حرام است و از حرامهای واضح و بین است یا مثل آقای خرازی که به همین سمت دارند که یعنی حالت استدلال را تام می دانند و فتوای روشنی بر این مسأله وجود دارد.

این دو طرف قضیه که کسانی که در مقام استدلال برای کراهتش هم می گویند دلیلی ندارد. این روایات سند یا دلالت ضعیف دارند و ارتکاز هم جایی بند نیست و آیه هم بگذاریم کنار . و به شهرت هم توجهی ندارند و اگر هم باشد شهرت عند المتقدمین است که اینجا وجود ندارد یعنی اینقدر پایه را سست می بینند. این طرف طیف اقوال است تا آن قولی که قائل به حرمت بینه است می گوید حرمت دارد و حرمتش واضح است و این هم فتوا است نه اینکه احتیاط و اینها باشد. این دو طرف قضیه است که یک طرفش احتیاط واجب در حد مقدم لحیه نهایتش بیرون می آید و در استدلال چیزی نیست تا این طرفی که حرمت کامل حلق لحیه به طور کامل است به عنوان یک فتوی و مستند به ادله روشن، و بین اینها کسانی که قائل به کراهت هستند و کراهت را مسلم می دانند و امثال اقوالی که در میانه این دو طیف قرار می گیرد. بحث چنین پیچیدگی دارد که اجمالش را عرض کردم. یعنی نه موضوعی است که بگوییم روایت و شهرت ندارد که شهرت و روایت هم دارد و هم ندارد ارتکاز وجود دارد ولی در عین حال گیری در آن است و امثال اینها، اینها چیزهایی است که وجود دارد در واقع ارتکاز و سیره، اینها دورنمای بحث است.

## « داشتن لحیه » سنت اسلامی

یک نکته دیگر اینجا عرض کنم و آن این است که اصل اینکه شاید در این جهت که یک نوع سنت اسلامی است اصل اینکه کسی ریش داشته باشد این را فکر می کنم کسی نتواند خدشه وارد کند. حد وجوب و استحباب و اینها را نمی گوییم ولی فی الجمله اینکه در روش زندگی ائمه و اصحابشان و روش زندگی و آداب زندگی اجتماعی مسلمانها این بوده که اصحاب لحیه بودند و حلق نمی کردند فکر می کنم در این هیچ تردیدی وجود ندارد. آنچه که در تواریخ آمده است مثلاً در مورد هیچ امام معصومی نیامده که مثلاً حلق لحیه ای شده هر چه آمده این بود که محاسن را چه طور می زدند و چه طور اصلاًح می کردند و گاهی تفاوتهایی که بین آنها و دیگران گفته می شده در همین گفته می شد و لذا از جهت اصل اینکه یکی از سنن اسلامی ذو لحیه بودن است و این است که شخص محاسن داشته باشد این شاید قابل هیچ خدشه ای نباشد این از مسلمات و از امور واضحه ای است که از مجموعه تاریخ و سیره و روایات و اینها استفاده می شود و لذا در این جهتش نمی شود تردید کرد. این که خلافش نیست هر چه از بزرگان نقل شده این طرف است این استمرار و مداومت نوعی رجحان را می رساند.

## جمع بندی مقدمه

گفتیم که از سیره فعلی همانطور که علما فرموده اند فقط اباحه استفاده می شود ولی در جایی که همراه با تکرار باشد و خلافش مشاهده نشود و بخصوص یک مجموعه ای از روایات در این وجود دارد که من حیث المجموع کسی نمی تواند به صورت کلی کنار بگذارد و آن ارتکاز هم وجود دارد این مجموعه آنچه که به آن از روایات متعدد به آن خواهیم پرداخت فی العامة و الخاصة مضافا به این سیره و ارتکازی که وجود دارد اصل اینکه این از سنن و امور راجحه فی الشرع است به نظرم قابل خدشه نیست و از مسلمات است. روایات را می خوانیم و می بینیم این مجموع تعدادش در دلالتش بر اصل رجحان هیچ تردیدی نیست دلالتش بر حرمت و وجوب و اینها تردید دارد البته سندش هم چون تعدد دارد نمی شود اینها را به راحتی کنار گذاشت. ما تسامح را قبول داریم. عرض ما این است که با قطع نظر از تسامح، اگر تسامح در ادله سنن بگیرد پایش خیلی محکم است اگر آن را هم نگیرد به سادگی نمی شود این را کنار گذاشت. ما چه آن مبنا را بگیریم و چه نگیریم این روایات به این کثرت که در آن فی الجمله این رجحان وجود دارد نمی شود کنار گذاشت به نظر می آید اصل رجحان لحیه و اینکه از سنن اسلامی است این از مسائلی است که نمی شود از آن چشم پوشی کرد و نظر آقای خوئی و اینها هم قطعاً این نیست. و آقای خوئی و کسانی که روایات را به دقت خدشه کرده اند و کنار گذاشته اند ولی باز وقتی برگردد و این مجموعه را ببیند نمی تواند بگوید این از سنن و آداب نیست و لذا این قطعی است. فعلاً ما وارد روایات نشدیم گفتیم چشم انداز کلی بحث را بگوییم در این چشم انداز گفتیم که مشکلات و موانعی که در پیش رو است برای اینکه انسان به روشنی به این سمت و آن سمت برود این را توضیح دادیم و عرض کردیم که اگر ایشان این حد از آن را گفته باشند یعنی باید گفته شود که این همه روایات و تاریخ و سیره و ارتکاز را نمی شود حداقل از آن به عنوان یک سلوک اسلامی و ادب و امر راجح از آن چشم پوشی کنیم این حداقلش است. ارتکاز سیره کمی متفاوت است اینجا به هم منطبق و نزدیک است ولی گاهی یک چیزی در ارتکازات است ولی امری که سیره بر آن مستمر باشد نیست سیره عمل است ارتکاز این است که کار به عمل ندارد. منتهی خیلی جاها با هم منطبق است. این دورنمای قصه است. و ما نتیجه ای نگرفتیم. گاهی مصداقاً با هم جمع می شود یعنی سیره بر این است که لحیه دارند و حلق نمی کنند ارتکاز بر این است که اینطور نمی کنند. و اما به ترتیب این روایات را عرض می کنیم.

# روایت اول: روایت « **محمد بن علی** »

در جلد اول وسائل کتاب الطهارة ابواب آداب حمام باب شصت و هفت، روایت اول، محمد بن علی بن الحسین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم « حُفُّوا الشَّوَارِبَ وَ اعْفُوا اللِّحَى‏ و لا تشبهوا بالیهود » این روایت از من لا یحضر نقل شده و مرحوم صدوق در اینجا می فرمایند و نوع اسنادش از مرسلات صدوق است منتهی از مرسلاتی است که به اسناد جازم است مرحوم صدوق می فرمایند که قال قال رسول الله. این اسناد جازم است که حضرت فرمودند « حفوا الشوارب و أعفوا اللحی و لا تشبهوا بالیهود ».

## استدلال اول بر **«** حُفُّوا الشَّوَارِبَ وَ ... **»**

سه جمله اینجا است یکی اینکه شارب را أخذ یا قطع یا کوتاه کنید تعابیری که در ترجمه حف می آید و شواربتان را بگیرید و نگذارید طولانی شود و أعفوا اللحی، اللحی جمع لحیه است اعفوا هم از إعفا می آید إعفا هم یعنی آزاد بگذارید یعنی نگیرید. از شواربتان بگیرید ولحیه هایتان را رها کنید و لا تشبهوا بالیهود. خودتان را شبیه یهود قرار ندهید که یهود بعکس عمل می کردند که لحیه ها را کوتاه و شوارب را بلند می کردند.

### کراهت « بلند کردن شارب »

بحث شارب که بلند کردن شارب مکروه است و از حدی که لب را بگیرد و طولانی شود این در روایات تصریح شده که مکروه است و کراهت مؤکده هم دارد. این در روایات زیاد است. و کوتاه بودن شارب مستحب است. و بلند بودنش مکروه است. اینجا دارد که « حُفُّوا الشَّوَارِبَ وَ اعْفُوا اللِّحَى‏ و لا تشبهوا بالیهود » .

## سند روایت « محمد بن علی »

این یک روایت است اما من حیث السند. و قد مر مرارا. اینکه در مرسلات صدوق سه نظریه وجود دارد نظر اول این است که مطلق مرسلات ایشان معتبر است نظر دوم این است که مطلقاً معتبر نیست و نظر سوم تفصیل بین اسناد جازم و غیر جازم صدوق است آنجایی که اسناد جازم دهد معتبر می شود.

### اسناد جازم و غیر جازم

آنجا که اسناد غیر جازم باشد غیر معتبر می شود. مثلاً آقای فاضل یا حضرت امام هم تا حدی به این تمایل دارند اسناد جازم این است که مرحوم صدوق می فرماید که قال الصادق، قال امیر المؤمنین یا قال رسول الله. نسبت به قال دهد بگوید فرموده اند اسناد غیر جازم این است که بگوید روی عن الصادق، می گویند این دومی غیر جازم معتبر نیست ولی جازمش معتبر است این سه نظریه است اینجا از اسنادهای جازم است.

اگر کسی قائل به قول اول باشد که مطلق مرسلاتش را معتبر بداند این معتبر است اگر هم کسی قائل به قول سوم و تفصیل باشد باز این معتبر است چون اینجا اسناد جازم است و اما اگر کسی اینها را نپذیرد معتبر نیست. ما هم همان قول دوم را بیشتر ترجیح دادیم که مرسلات ایشان معتبر نیست و لذا این از نظر سندی محل بحث است و علی المبنا نمی شود آن را روی قول دوم قبول کرد. این به لحاظ سند.

## دلالت بر استحباب « لحیه داشتن »

اما من حیث الدلاله گفته شده که این دلالتی بر بحث ما ندارد این اشکالی است که در کلمات آقایون آمده است. دلالت بر بحث ما ندارد برای اینکه امر یا به توفیر لحیه است و شعر لحیه است. و اینکه بلند باشد و کوتاه نشود این امر تعلق به این نگرفته که ریش داشته باشید و اصل محاسن داری را امر کند بعد هم بگوییم امر ظهور در وجوب دارد اصلش که واجب شد ضد عامش که ترک لحیه باشد که همان حلق لیحه می شود بگوییم حرام است اگر در روایت آمده بود که کونوا ذا محاسن ذا لحیه ذوی اللحی می گفتیم که باید ریش داشته باشد ضد عامش حرام می شد ریش داشتن واجب است ترکش حرام می شد و دلیل بر موضوع و بحث می شد اما اینجا امر روی کونوا من ذوی اللحی نیامده بلکه امر روی أعف اللحی آمده یعنی ریش را بلند بگذارید و کوتاه نشود. اگر این باشد که ظاهر روایت این است قطعاً این باید بگوییم مستحب است چون ما هیچ قائلی نداریم که بگوید ریش باید بلند باشد. حتی تا حد قبضه هم که درروایات آمده که بالاتر از یک قبضه مکروه است در حد قبضه هم کسی نگفته واجب است.

### دلالت اقتضائی روایت « **محمد بن علی** »

بنابراین امر روی إعفای لحیه و توفیر شعر لحیه. زیاد بودن و بلند بودن آن، نه دارای اصل لحیه بودن، امر روی چیزی آمده که قطعاً ما باید این امر را حمل بر استحباب کنیم. می گوید این کمیت بلند باشد مستحب است دلالت اقتضاش این است که اصلش هم قطعاً مستحب است اصلش را قبول داریم ولی واجب یا مستحب، این از روایت در نمی آید. اصلش را قبول داریم دلالت اقتضا دارد وقتی می گوید بلند باشد. ظهور امر وجوب است. این ارتکاز قطعی بر این است که هیچ کس نمی گوید ریش باید حتما بلند باشد از عصر معصومین تا عصر ما هیچ روایت و فقیهی نگفته است. چنین فتوایی واقعاً نیست. خیلی مستحبات داریم که مستحب است و یک استحباب اضافه ای بر آن آمده است این اولاً، اگر یک کمی بخواهیم جدی تر صحبت کنیم ممکن است کسی بگوید اصلش هم مسلم نیست این یک استحباب روی بلند بودن ریش است به حیثی که اگر کسی ریش را بلند نمی خواهد بگذارد کوتاهش اصلاً استحباب ندارد آنچه که مستحب است مستحب ارتباطی است نه استقلالی، مستحب است که ریش بلند داشته باشد که اگر ریش بلند نباشد کوتاهش هم استحباب ندارد ممکن است حتی استحبابی باشد و لذا ما اول برای اینکه شما را همراهی کنیم کمی همراهتان شدیم و گفتیم اصلش مسلم است ولی وجوب و استحبابش معلوم نیست ولی حالا می گوییم اصلش هم مسلم نیست. این یک نکته بود.

اگر ما باشیم و این روایت می گوید محاسن بلند مستحب است اگر خیلی بخواهیم همراهی کنیم می گوییم که دلالت اقتضایی دارد برای اینکه اصل لحیه داشتن هم مستحب است اما اینکه مقابلش کراهت دارد امر به این معنایش این نیست که کراهت ضدش است. گفتیم گاهی فعل چیزی مستحب است و ترکش مکروه است برای اینکه مکروه بودن باید در آن مفسده باشد عدم المصلحه در کراهت کافی نیست وجود مفسده لازم است این را قبلاً بحث کردیم. این یک اشکال است که در اینجا مطرح است یعنی مناقشه دلالی است که اینجا هست.

بنابراین مناقشه این روایت یک حکم استحبابی است برای اینکه محاسن بلند باشد البته بلند بودن در جاهای دیگر تهدید شده که خیلی بلند بودنش هم مکروه است و مغبوض است به این اشاره دارد اگر هم دلالت اقتضایی داشته باشد این است که اصلش هم مستحب است اما اینکه ریش داشتند واجب است و حلق لحیه حرام است از این بیرون نمی آید.

## استدلال دوم:

## حرمت در « لا تشبهوا بالیهود »

و نکته دیگری در تقریر استدلال به اینجا مطرح کند که در واقع اولین استدلال به همین « أعف اللحی » بود که جوابش این است ممکن است به این روایت استدلال شود با توجه به آن لا تشبهوا بالیهود، که گفته شود که لا تشبهوا بالیهود مانعی ندارد که حکم الشوارب و أعف اللحی مستحب باشد اما لا تشبهوا بالیهود اصلش این است که نهی دال بر حرمت باشد و سیاقش دلیل نمی شود که اگر دو جمله استحبابی و رجحانی شد جمله سوم هم باید رجحانی باشد آن اگر مانعی نداشته باشد ما ظهور حرمت و الزامش را حفظ می کنیم پس لا تشبهوا بالیهود دلالتش بر حرمت حفظ می شود و محفوظ است. این از یک جهت پس لا تشبهوا نهی است و نهیش هم تحریمی است و تشبهوا بالیهود هم در اینجا مقصود یک نکته جدیدی است نه نکته قبلی، می خواهد بگوید کاری که یهود می کردند که حلق لیه می کردند این کار را نکنید. لا تشبهوا بالیهود در واقع روایت می گوید که مستحب است شارب را کوتاه کنند و ریش را بلند بگذارند و به این هم اضافه می کنند که حلق لحیه جایز نیست.

بنابراین احتمال لا تشبهوا بالیهود این یک امر و مفاد جدیدی دارد و تحریمی است لا تشبهوا بالیهود یعنی لا تحلقوا لحیتکم. این یک تقریر است که بنا بر این تقریری که می گوییم لا تشبهوا بالیهود یک مطلب جدیدی است غیر از دو چیز قبلی است آن دو استحبابی است شارب را کوتاه کنید ریش را بلند بگذارید مستحب است چون نمی توانیم آن را واجب بگیریم. و تشبه به یهود نداشته باشید که ریش را حلق کنید این یک تقریر است که بنابراین تقریر لا تشبهوا بالیهود می خواهد بگوید نهی از حلق کنید.

این هم نوع دوم استدلال به اینجاست که اینجا استدلال به أعفوا اللحی نمی کنیم استدلال به فقره آخر می کنیم آن استدلال اول ما استدلال به أعفوا اللحی بود جوابش هم همان است استدلال دوم و تقریر دوم این است که به لا تشبهوا بالیهود با این تقریری که عرض کردیم استدلال کنیم این یک احتمال است نمی توانیم به صورت قاطع نفی کنیم.

### تعلیل در « لا تشبهوا بالیهود »

احتمال دیگری هم اینجا وجود دارد و آن این است که لا تشبهوا بالیهود به منزله تعلیل قبل باشد و این همان چیزی است که گاهی می گفتیم که جمله هایی هستند که ادات تعلیل ندارند ولی عرف می فهمد که این در واقع مکمل بحث قبل است. به اینها می گویند جمله هایی که به منزله تعلیل است نازل منزله تعلیل است و این را در روایات زیاد داریم حکم این جمله ها هم حکم حکم تعلیل می شود. اگر این باشد آن وقت بنابر احتمال دوم لا تشبهوا بالیهود یک فراز و فقره جدیدی نیست بلکه علت برای قبل است اینطور است که شارب را کوتاه کنید لحیه را بلند بگذارید چرا برای اینکه نباید به یهود تشبه پیدا کنید. اگر کسی شارب را بلند بگذارد و ریش را کوتاه کند این تشبه به یهود است شما این کار را نکنید این در واقع به منزله علت است بنابراین این استدلال دوم هم وجود دارد اگر هم نگوییم آن احتمال دوم تعین دارد نگوییم این ظاهر است که بی ظهور هم نیست چون تشبه خودش چیز خاصی نیست تشبه اصولاً یک عنوان کلی است که باید یک مصداق پیدا کند ظاهرش این است که این تشبه بیان کبرایی است که مصداقش قبلی ها است این ظاهر است و لذا چیز جدیدی نیست.

حالا اگر هم نگوییم که احتمال دوم که نازل به منزله تعلیل ظهور روایت است لا اقل من الاجمال. نمی توانیم بگوییم حتما لا تشبهوا بالیهود می خواهد حکم جدیدی علاوه بر احکام قبلی بگوید. ممکن است کسی تقریر سومی اینجا بیاورد ما در استدلال به این چند تقریر داریم تقریر اول این است که به أعف اللحی تمسک کنیم و قد مر الجواب، تقریر دوم این است که لا تشبهوا را حکم جدیدی بگیریم و بگوییم ناظر به حلق است غیر از بحث قبلی است. این هم گفتیم که احتمال آن طرفش هم است که تعلیل باشد.

## استدلال سوم: وجوب داشتن لحیه

تقریر سوم این است که ما این مجموعه را با هم ببینیم بگوییم که حفوا الشوارب و أعفوا اللحی أعفوا اللحی یعنی ریش را بلند گذاشتند. ولی علتی که می گوید لا تشبهوا بالیهود این قرینه می شود برای اینکه آن أعف اللحی مقصود بلند گذاشتن نیست مقصود داشتن ریش است. این تقریر سوم است که می گوییم لا تشبهوا بالیهود به منزلة التعلیل است ولی این تعلیل نشان می دهد کلمه أعفوا مقصودش این است که ریش داشته باشید نه اینکه ریش بلند بگذارید برای اینکه حضرت می فرماید که لا تشبهوا بالیهود ظاهرش هم نهی و حرمت است و تشبه به یهود هم به این بوده که حلق کند و بی ریش شود.

این روایت می گوید آنها ریش را می تراشیدند و سبیل را بلند می کردند این روایت می گوید این کار را نکنید ولو اینکه کلمه أعفوا آمده و أعفوا یعنی بلند نگه داشتند. اما چون تشبه علت این است و تشبه هم در حلق است نه در اصل کوتاه کردن، و لذا ممکن است بگوییم که این قرینه می شود که أعفوا در اینجا یک تصرف مجازی باشد أعفوا اینطور است نه اینکه بلند باشد بگذارید از منابطش 22/41 بالاتر بیاید.

### مفهوم « أعفوا »

« أعفوا » اینطور نیست که مجاز کلی باشد باید به معنای « أعفوا » دقت کرد، إعفا یعنی رها کردن، این رها کردن اول به ذهن می آید که بگذارد بلند شود ولی رها کردن یعنی از ریشه آن را قطع نکن بگذار از ریشه بیرون بیاید در حالیکه صدق محاسن کند.

این هم تقریر سوم است. ما قرینه اش را می گوییم که نهی است که در لا تشبهوا آمده و این نهی را نمی توانیم نهی تنزیلی بگیریم و ظاهرش هم منزله تعلیل است این علت تصرفی در معلل می کند و آن را به آن شکل در می آورد.

## إشکالات روایات باب « حلق لحیه »

این یک بحث است یک نکته مهمی که ایشان اشاره می کنند و اشکالی که به این روایت و روایاتی از این قبیل وارد می شود:

### الف. عدم مرسوم بودن در « حلق لحیه » یهود

یکی این است که ظاهرش این است که در یهود این ریش کوتاه کردن و اینها در احکامشان نیست درعملشان همچنین چیزی نیست یعنی احبار و یهودیان و اینها چنین چیزی مرسوم نبوده که ریش را کوتاه کنند. مثلاً این در ایرانیان قدیم مرسوم بوده یا در روم و اینها شاید مرسوم بوده ولی در سنن یهودی و اینها نه به لحاظ فقهیشان چنین چیزی است. یهودیت احکام و شریعت دارند بر خلاف مسیحیت. در شریعتشان نیست در عملشان هم چنین چیزی نبوده است. و لذا یک سؤال جدی در این روایات وجود دارد که این تشبهی که گفته شده یعنی چه؟

این خیلی امر واضحی از لحاظ تاریخی نیست یک مقدار کار را مشکل می کند. بحث تشبه به کفار هم بعد می آید.

### ب. اصل عدم شباهت به یهود

یک اشکال دیگری هم در این روایت است که در جای دیگری آقای تبریزی فرموده اند ولی در واقع در همه اینها می آید این است که ممکن است کسی بگوید این حکم حف و أعفوا یک حکم است نه دو حکم، یعنی می گوید که نیایید آنچه که در یهود یا امثال یهود متعارف بوده که سبیل را بلند می گذاشتند و ریش را می زدند. می گوید این کار را نکنید شما بعکس عمل کنید یعنی آنچه که کراهت یا حرمت دارد تشبه است تشبه هم این است که سبیل را بلند بگذارد و ریش را کوتاه کند. شما این تشبه را نداشته باشید برای اینکه از آنها فاصله بگیرید. آن را منع می کند و اما اینکه تأکیدی که می کند که شارب را کوتاه کنید و ریش را بلند بگذارید در واقع اصل این نیست اصل این است که تشبه نباشد تشبه هم به آن است که شارب را بلند بگذارد و ریش را کوتاه کند می گوید این کار را نکنید. برای خروج از این تشبه یک راهش این است که در روایت آمده که حفو الشوارب و أعفو اللحی. یک راهش هم این است که هر دو را کوتاه کند. باز هم مشابهتی به یهود ندارد. این هم یک احتمالی است که داده شده است و این احتمال احتمال درستی نیست ظاهرش این است که هر کدام برای خودش یک حکمی است.

# جمع بندی

اینها سه تقریری بود که هر کدام به نحوی جوابی دارد و در مجموع می بینید که ما در میان این احتمالات و تقریرها یک اطمینانی به یک احتمال مرجح واضحی است که این می گوید ریش داشته باشید و نداشتنش حرام است از این روایت نمی توانیم به این برسیم. گر چه هیچ کدام از این احتمالات را ما نهایتا ترجیح ندادیم و بین اینها تردیدی وجود دارد. ولی همین تردید کافی است برای اینکه نشود به این استدلال کرد. علاوه بر اینکه سند معتبری هم ندارد. و البته در حد مرجح پیش شما همانی است که می خواهد بگوید که ریش مناسب داشتن نه خیلی کوتاه کردن یک سنت و ادب است و این را داشته باشید.

# روایت دوم

روایت دوم قال، قال رسول الله باز هم این روایت مثل همان مرسله مرحوم صدوق مرسله جازم ایشان است که قال رسول الله. وقتی به چیزی امر می کند می گوید این اشاره به ادب متعارف آن وقت است نه این عنایت دارد اصل این روایات مولویت است اصلش این است که نه اینکه همینطور چیزی را می گوید. اصل در این روایات مولویت است و حکم اولی بودن و ابدی و دائمی بودن است حملش بر عناوین متغییر قرینه واضحه ای می خواهد. اگر در روایات دارد که لباس بلند بپوشید نمی گوییم این به خاطر این است که ظواهر عربها اینطور مرسوم بوده نه لباس بلند مستحب است. این دلیل می شود که ما روایتی که می گوید لباس بلند بپوشید حمل بر عرف زمانه کنیم و بگوییم مال آن زمان است و حکم متغییر است نه حکم مستحب است لباس سفید و بلند از آداب اسلامی ثابت است. این روایت اول است روایت دوم هم دارد که إن المجوس جزوا لحاهم و وفروا شواربهم این راجع به مجوس است که تا حدی از نظر تاریخی می شود و إنا نحن نجز الشوارب و نعفی اللحی و هی الفطرة اینجا هم روایت است که می گوید آنها لحیه هایشان را قطع می کردند و شواربشان را بلند می گذاشتند. ولی نجز الشوارب و نعفی اللحی و هی الفطرة سند این روایت بحث قبلی است و چیز جدیدی نیست مرسله به اسناد جازم مرحوم صدوق است اما دلالتش را بعد می گوییم.

وصل الله علی محمد وآله الطاهرین